

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

در اینکه مراد اشاعره از کلام نفسی چیست، گفته شد که چند احتمال در این بین وجود دارد. احتمال اول این است که مراد همان صورت مثالی موجود در نفس باشد. این احتمال با دلایل متعددی رد شد. احتمال دوم این است که مراد همان نسبت حکمیه باشد. محقق رشتی، کلام نفسی به این معنا را پذیرفت. محقق اصفهانی این احتمال در معنای کلام نفسی را قبول دارد و لکن آن را مورد تحلیل قرار داده و وجود چنین کلامی را نمی‌پذیرد. البته ایشان از یک وجود نوری سخن می‌گویند که این مطلب فراتر از درک اشاعره است و ممکن نیست که مقصود آنها از کلام نفسی چنین معنایی باشد.

نظریه محقق اصفهانی در کلام نفسی

محقق اصفهانی بین اقرار نفس به نسبت حکمیه و بین ایجاد این نسبت در عالم نفس فرق می‌گذارد. ایشان می‌فرمایند وقتی به کلام اشاعره مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که آنها گفته‌اند کلام نفسی اولاً صفتی قائم به نفس است و ثانیاً بنفسها در نفس موجود است. اما آنچه محقق رشتی گفته است، یعنی اقرار به این نسبت، از مقوله کیف و علم انفعالی است که صفتی قائم به نفس است اما بصورتها. این مطلب فایده‌ای ندارد و وافی به مدعای اشاعره نیست. دو خصوصیت در کلام نفسی برای اشاعره مطرح است: 1- صفتی است که قائم به نفس است، یعنی غیر از کلام لفظی است و دارای حروف و اصوات و ترکیب ظاهری نیست. 2- این صفت، بنفسها در نفس موجود است و نه بصورتها.

-ویژگی دوم به این معناست که یک وقت نسبت بین موضوع و محمول را تصور می‌کنیم، و یک وقت همین نسبت را تصدیق می‌کنیم. پس گاهی نسبت حکمیه بین موضوع و محمول در عالم نفس به صورت تصویری است و گاهی همین نسبت متعلق اقرار و تصدیق قرار می‌گیرد. در هر دو صورت آنچه متعلق قرار گرفته است صورت نسبت است. لکن مراد اشاعره واقع نسبت است به این صورت که این واقعیت خودش مستقلاً در نفس موجود باشد. آنها می‌گویند نسبت میان زید و قیام، نه صورتش بلکه حقیقت آن، که همان وجود واقعی آن باشد در عالم نفس موجود است. قبل از اینکه متکلم جمله‌ای را تشکیل دهد و این ترکیب لفظی ظاهری موجود شود، این نسبت بنفسها - نه بصورتها - در عالم نفس متکلم موجود است. این خلاصه‌ای از تحقیق مرحوم اصفهانی است.

با توجه به توضیحی که از مراد اشاعره از کلام نفسی بیان شد، محقق اصفهانی نتیجه می‌گیرد که کلام نفسی از مقوله وجود است، یعنی غیر از آن کیفیات نفسانی که صورتی از آن معنا و ماهیت هستند، چیزی در عالم نفس موجود است. بعد ایشان اسم این وجود را وجود نوری می‌گذارد و می‌فرماید اینکه معتزله و اصحاب امامیه می‌گویند در عالم نفس چیزی غیر از علم به ثبوت نسبت در جملات خبریه نداریم حرف باطلی است، بلکه غیر از علم به نسبت که صورت نسبت است حقیقتی از آن در عالم نفس وجود دارد که نفس این حقیقت را می‌آفریند، ولو زید و قیامی در عالم خارج تحقق نداشته باشد. این حقیقت وراء علم و تصور و تصدیق است.

محقق اصفهانی دوباره مطلبی را تکرار می‌کند و می‌فرماید از نظر علماء، ماهیت یا جوهر است و یا عرض. اعراض تسعه به همراه یک جوهر مجموعاً ده مقوله را تشکیل می‌دهند و غیر از این دیگر مقوله‌ای وجود ندارد. با این وجود، شبهه این است که کلام نفسی که هیچ‌کدام از این مقولات نیست در عالم نفس وجود ندارد. محقق اصفهانی از این شبهه جواب می‌دهد به اینکه اگر کلام نفسی را از قبیل ماهیات بدانیم، در اینصورت این حرف درست است، ولی در نفس دو چیز وجود دارد: ماهیات نفسانی که یا جوهر است و یا عرض، و دیگری وجودات نفسانی که نفس، خودش آنها را ایجاد می‌کند. آنها از مقوله ماهیات نیستند، بلکه وجودی در عالم نفس‌اند. بنابراین محقق اصفهانی از یک طرف با معتزله و اصحاب امامیه موافق نیست و قائل است در جملات -خبریه وجودی در نفس، وراء علم ممکن است، لکن با اشاعره هم موافق نیست؛ زیرا اشاعره کلام لفظی را مدلول کلام لفظی می‌دانند و حال آنکه آنچه محقق اصفهانی درصدد اثبات آن است از سنخ وجود است و مدلول و معنایی ندارد.

کلام شرح المواقف در مراد اشاعره

صاحب شوارق نیز در بررسی کلام اشاعره مطالبی آورده‌اند، [1] لکن آقای خوئی عبارتی از کتاب شرح المواقف در مورد مراد اشاعره از کلام نفسی نقل می‌کند که به نظر دقیق‌تر است. ایشان می‌فرماید:

«و قد صرحوا [2] به في ضمن محاولتهم، و استدلالهم على الكلام النفسي، و إليكم نصّ مقولتهم.

و هذا الَّذِي قالته المعتزلة لا نكره نحن، بل نقوله، و نسميه كلاماً لفظياً، و نعترف بحدوثه، و عدم قيامه بذاته تعالى، و لكننا نثبت أمراً وراء ذلك، و هو المعنى القائم بالنفس، الَّذِي يعبر عنه بالألفاظ، و نقول هو الكلام حقيقة، و هو قديم قائم بذاته تعالى، و نزعّم انه غير العبارات إذ قد تختلف العبارات بالأزمنة، و الأمكنة، و الأقوام، و لا يختلف ذلك المعنى النفسي، بل نقول ليس ينحصر الدلالة عليه في الألفاظ، إذ قد يدل عليه بالإشارة و الكتابة، كما يدل عليه بالعبارة، و الطلب الَّذِي هو معنى قائم بالنفس واحد لا يتغير مع تغير العبارات، و لا يختلف باختلاف الدلالات، و غير المتغير أي ما ليس متغيراً و هو المعنى مغاير للمتغير الَّذِي هو العبارات، و نزعّم انه أي المعنى النفسي الَّذِي هو الخبر غير العلم، إذ قد يخبر الرَّجُل عما لا يعلمه، بل يعلم خلافه أو يشك فيه و ان المعنى النفسي الَّذِي هو الأمر غير الإرادة، لأنه يأمر الرَّجُل بما لا يريده كالمختبر لعبده هل يطيعه أم لا؟ فان مقصوده مجرد الاختبار، دون الإتيان بالمأمور به و كالمعتذر من ضرب عبده بعصيانه، فانه قد يأمره، و هو يريد ان لا يفعل المأمور به، ليظهر عذره عند من يلومه. و اعترض عليه بان الموجود في هاتين الصورتين صيغة الأمر، لا حقيقته، إذ لا طلب فيهما أصلاً، كما لا إرادة قطعاً، فإذاً هو أي المعنى النفسي الَّذِي يعبر عنه بصيغة الخبر و الأمر صفة ثالثة مغايرة للعلم و الإرادة، قائمة بالنفس، ثم نزعّم انه قديم لامتناع قيام الحوادث بذاته تعالى». [3]

صاحب شرح المواقف که خود متکلمی اشعری مسلک است می‌گوید معتزله مرادشان از صفت تکلم در خداوند یعنی ایجاد -حروف و اصوات در سنگ و کوه و انسان. ما - یعنی اشاعره - این مطلب را قبول داریم و آن را نوعی از کلام لفظی خدا می‌دانیم. کلام لفظی حادث و از افعال خدا است و اینطور نیست که قائم به ذات خدا باشد یعنی از اوصاف قدیم خدا نیست. لکن ما امری وراء کلام لفظی را اثبات می‌کنیم که معنایی قائم به نفس است و به وسیله الفاظ از آن تعبیر می‌شود. چیزی در نفس متکلم، قبل از اینکه به عالم لفظ بیاید، وجود دارد و همان کلام حقیقی است که قدیم و قائم به ذات باری تعالی است.

به تعبیر دیگر، هر ظاهری دارای باطنی است و همانطور که در روایات هم آمده است الفاظ ظواهر هستند که باطنی دارند. اشاعره از باطن این الفاظ به کلام نفسی تعبیر کرده‌اند و معتقدند آن کلام با اختلاف الفاظ و عبارات و زمان‌ها و مکان‌ها مختلف نمی‌شوند. یک جمله در زبان‌های مختلف با الفاظ مختلفی اداء می‌شود و لکن تنها یک معنا در نفس وجود دارد. پس الفاظ به اختلاف اقوام و السنه و ازمه و امکنه مختلف می‌شوند ولی کلام نفسی واحد است و اختلافی در آن نیست. بلکه کلام نفسی منحصر در الفاظ نیست و در جایی که با اشاره هم مطلبی گفته می‌شود وجود دارد. نکته مهم این است که آن معنایی که در نفس به عنوان کلام نفسی وجود دارد غیر از علم است؛ چرا که گاهی انسان علم ندارد، بلکه علم به خلاف دارد یا شک در آن دارد ولی

- خبر می‌دهد. تا اینجا کلام نفسی در جملات خبری بیان شد. اما در جملات انشائی از کلام نفسی به امر و گاهی به طلب تعبیر می‌شود که دلایل اثبات آن بعداً ذکر خواهد شد.

سپس، آقای خوئی کلام صاحب شرح المواقف را در چند محور خلاصه و دسته‌بندی می‌کند [4] و می‌فرماید:

«تتضمن هذا النص عدة خطوط: ١ - ان لله تعالى سنخين من الكلام:

النفسی و اللفظی، و الأول من صفاته تعالى، و هو قديم قائم بذاته الواجبة دون الثاني. ٢ - ان الكلام النفسی عبارة عن المعنى القائم بالنفس، و يبرزه في الخارج بالألفاظ و العبارات بشتى ألوانها و اشكالها، و لا يختلف ذلك المعنى باختلافها، كما لا يختلف باختلاف الأزمنة و الأمكنة. ٣ - انهم عبروا عن ذلك المعنى تارة بالطلب، و أخرى بالأمر، و ثالثاً بالخبر، و رابعاً بصيغة الخبر. ٤ - ان هذا المعنى غير العلم إذ قد يخبر الإنسان عما لا يعلمه، أو يعلم خلافه، و غير الإرادة، إذ قد يأمر الرجل بما لا يريد كالمختبر لبعده، فان مقصوده الامتحان و الاختبار، و الإتيان بالمأمور به في الخارج.» [5]

در کلام صاحب شرح المواقف چهار مطلب وجود دارد. مطلب اول اینکه خدا دو گونه کلام دارد: نفسی و لفظی. ایشان بعد از این در نقد مطلب اول می‌فرماید:

و لناخذ بالنقد على هذه الخطوط جميعاً.

اما الأول فسنبينه بشكل واضح في وقت قريب إن شاء الله تعالى ان كلامه منحصر بالكلام اللفظي، و ان القرآن المنزل على النبي الأكرم صلى الله عليه و آله هو كلامه تعالى، بتمام سورة و آياته و كلماته، لا انه حاك عن كلامه، لوضوح ان ما يحكي القرآن عنه ليس من سنخ الكلام، كما سيأتي بيانه.

هذا من ناحية. و من ناحية أخرى ان السبب الذي دعا الأشاعرة إلى الالتزام بالكلام النفسی هو تخيل ان التكلم من صفاته الذاتية، و لكن هذا الخيال خاطئ جداً، و ذلك لما سيجيء إن شاء الله تعالى بصورة واضحة ان التكلم ليس من الصفات الذاتية، بل هو من الصفات الفعلية.» [6]

آقای خوئی مطلب اول را قبول ندارد و می‌گوید به نظر ما خدا غیر از کلام لفظی که همین قرآن کریم و الفاظ و حروف است، کلام دیگری ندارد و این در جای خودش اثبات خواهد شد.

مطلب دوم اینکه صاحب شرح المواقف در تعریف کلام نفسی می‌گوید معنایی است که قائم به نفس است و به وسیله الفاظ در خارج ابراز می‌شود، یعنی تا زمانی که انسان لفظی را بیان نکند این معنا در نفس وجود دارد و بعد به وسیله الفاظ بیان می‌شود. مطلب سوم اینکه اشاعره از کلام نفسی به چهار چیز تعبیر کرده‌اند: طلب، امر، خبر و صیغه الخبر. و مطلب چهارم اینکه معنای کلام نفسی با علم و اراده فرق دارد.

نقد آقای خوئی بر کلام اشاعره

نکته مهم در اینجا آن است که آقای خوئی در نقد مطلب دوم می‌فرماید:

و اما الثاني فيتوقف نقده على تحقيق حال الجمل الخبرية و الإنشائية.

اما الأولى فقد حققنا في بحث الإنشاء و الاخبار ان الجمل الخبرية موضوعة للدلالة على قصد المتكلم الحكاية و الاخبار عن الثبوت، أو النفي في الواقع، هذا بناء على نظريتنا. و اما بناءً على نظرية المشهور، فلأنها موضوعة للدلالة على ثبوت النسبة في

الواقع، أو نفيها عنه. و من الطبيعي ان مدلولها على ضوء كلتا النظريتين ليس من سنخ الكلام، ليقال إنه كلام نفسي، ضرورة ان الكلام النفسي عند القائلين به و ان كان موجوداً نفسانياً إلا أن كل موجود نفساني ليس بكلام نفسي، بل لا بد ان يكون سنخ وجوده سنخ وجود الكلام، لفرض أنه ليس من سنخ وجود الصفات المعروفة الموجودة في النفس. و من المعلوم ان قصد الحكاية على رأينا و ثبوت النسبة على رأي المشهور ليس من ذلك.

و بكلمة واضحة: إذا حللنا الجمل الخبرية تحليلاً موضوعياً و فحصنا مداليلها في إطاراتها الخاصة فلا نجد فيها سوى عدة أمور: (الأول) تصور معاني مفرداتها بموادها و هيئاتها. (الثاني) تصور معاني هيئاتها التركيبية.

(الثالث) تصور مفردات الجملة. (الرابع) تصور هيئاتها. (الخامس) تصور مجموع الجملة. (السادس) تصور معنى الجملة. (السابع) التصديق بمطابقتها للواقع أو بعدم مطابقتها له. (الثامن) إرادة إيجادها في الخارج. (التاسع) الشك في ذلك. و بعد ذلك نقول ان شيئاً من هذه الأمور ليس من سنخ الكلام النفسي عند القائلين به.

اما الأول فواضح، إذ الكلام النفسي عند القائلين به ليس من سنخ المعنى أولاً على ما سيأتي بيانه. و ليس من سنخ المعنى المفرد ثانياً.

و اما الثاني فلان الكلام النفسي – كما ذكره – صفة قائمة بالنفس كسائر الصفات النفسانية، و من الطبيعي ان المعنى ليس كذلك، فانه مع قطع النظر عن وجوده و تحققه في الذهن ليس قائماً بها، و مع لحاظ وجوده و تحققه فيه و ان كان قائماً بها، إلا انه بهذا اللحاظ علم، و ليس بكلام نفسي على الفرض.

و على ضوء هذا البيان يظهر حال جميع الأمور الباقية، فان الثالث، و الرابع، و الخامس، و السادس، و التاسع من مقولة العلم التصوري، و السابع من مقولة العلم التصديقي، و الثامن من مقولة الإرادة. فالنتيجة ان الكلام النفسي بهذا الإطار الخاص عند القائلين به غير متصور في موارد الجمل الخبرية، و حينئذٍ فلا يخرج عن مجرد افتراض، و لقلقة اللسان، بلا واقع موضوعي له. [7]

آقای خوئی می‌فرماید در مورد جملات خبریه باید ابتدا حقیقت آن را روشن کنیم. در این رابطه دو مبنا وجود دارد. مشهور معتقدند جمله خبریه جمله‌ای است که بر ثبوت یا عدم ثبوت نسبت در عالم واقع دلالت داشته باشد. لکن مختار ما، در مقابل مشهور، این است که جمله خبریه جمله‌ای است که متکلم قصد حکایت از یک نسبتی را دارد. لذا آقای خوئی کلمه «قصد الحکایه» را به تعریف مشهور اضافه کرده‌اند. پس بنا بر مبنای آقای خوئی، متکلم با جمله «زید قائم» می‌خواهد نسبتی که بین زید و قیام است را حکایت کند، لکن بنا بر مبنای مشهور حقیقت این جمله همان ثبوت نسبت میان زید و قیام است. بنابراین، حقیقت جمله خبریه یا قصد الحکایه و یا ثبوت النسبة است. حال، حقیقت جمله خبریه چه بر مبنای مشهور و چه بر مبنای مختار، هیچکدام از سنخ کلام نیست، یعنی نه قصد حکایت از سنخ کلام است و نه ثبوت نسبت.

سپس، آقای خوئی با عبارتی دیگر توضیح می‌دهند و می‌فرماید اگر جمله خبریه «زید قائم» را تحلیل کنیم می‌بینیم 9 امر در آن وجود دارد: 1- تصور معنای زید و قیام، به ماده آنها و هیئت‌شان؛ 2- تصور معنای هیئت ترکیبیه زید و قیام؛ 3- تصور مفردات جمله؛ 4- تصور هیئت جمله؛ 5- تصور مجموع جمله؛ 6- تصور معنای جمله؛ 7- تصدیق به مطابقت آن جمله با واقع یا عدم مطابقتش؛ 8- اراده ایجاد جمله در خارج؛ 9- شک در این نسبت. حال سوال این است که کدام یک از این موارد کلام نفسی است؟ می‌بینیم که هیچ کدام به کلام نفسی ارتباطی ندارد، مخصوصاً آن اموری که بحث از لفظ است. کلام نفسی نزد قائلین به آن از سنخ معنا و از سنخ معنای فرد نیست. دقت شود که تعبیر آقای خوئی در اینجا شبیه آن چیزی است که از محقق اصفهانی نقل کرده‌ایم. ایشان می‌فرماید کلام نفسی از سنخ معنا نیست، لکن محقق اصفهانی معتقد بود که کلام نفسی یک وجود

نوری است که دارای معنا نیست و لذا لفظ دلالت بر آن نمی‌کند، این مطلب برخلاف تصریح اشاعره است که می‌گویند مدلول کلام نفسی عبارت است از کلام لفظی.

آقای خوئی در ادامه استدلالی علیه مدعای اشاعره اقامه می‌کند و در مورد هر یک از امور نه‌گانه در جمله خبریه، کلام اشاعره را باطل می‌کند و در نهایت می‌فرماید حرف آنها مجرد یک خیال و لقلقهٔ لسان و مجرد افتراض و حرف پوچی است. حال باید استدلال‌های اشاعره را بیان کنیم و ببینیم آیا واقعا آنها صرفاً یک مطلب وهمی و خیالی مطرح کرده‌اند یا خیر. محقق رشتی کلام آنها را به نسبت حکمیه برمی‌گرداند. محقق اصفهانی در تحلیل کلمات آنها به یک مطلب عمیق‌تری می‌رسد. آیا قول اشاعره کلام معقولی نیست؟ آیا نمی‌توان گفت غیر از ثبوت نسبت در نفس ما که همان علم و تصدیق است، اقرار به این نسبت به عنوان کلام نفسی وجود دارد و ممکن است؟

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ

منابع

- خویی، ابوالقاسم. محاضرات فی أصول الفقه. محمد اسحاق فیاض. قم: دارالهادی، 1417.
- لاهیجی، عبدالرزاق. شوارق الإلهام فی شرح تجرید الکلام. 5 ج. قم: مؤسسة الإمام الصادق، 1425.
- [1]- ر.ک: عبدالرزاق لاهیجی، شوارق الإلهام فی شرح تجرید الکلام (قم: مؤسسة الإمام الصادق، 1425)، ج 5، 317-321.
- [2]- شرح المواقف مبحث الإلهیات ص 77.
- [3]- ابوالقاسم خویی، محاضرات فی أصول الفقه، محمد اسحاق فیاض (قم: دارالهادی، 1417)، ج 2، 18-19.
- [4]- یکی از کارهای خوبی که آیت الله خوئی در کتاب اصولی خودشان دارند این است که وقتی کلام یکی از علماء را نقل می‌کنند، سپس آن را در چند محور خلاصه می‌کنند که کار پسندیده‌ای است و توصیه می‌شود که از این روش در کار خود متابعت کنیم.
- [5]- همان، 19-20.
- [6]- همان، 20.
- [7]- همان، 20-22.